

چکیده

آنچه در محور این مقاله قرار دارد بررسی یکی از کردارهای فراطبیعی در شاهنامه‌ی فردوسی است. اینجانب، تا به حال مقاله‌هایی مبتنی بر خبر رسانی از آینده با عناوین مختلف بر اساس پیشگویی‌ها و عنصر تقدیر در شاهنامه نگاشته‌ام و از این میان تعدادی از آنها را در همایش‌های انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ارائه و مطرح شده است. در دهمین همایش انجمن ترویج زبان و ادب فارسی در دانشگاه محقق اردبیلی، پیشگویی‌ها و خبررسانی‌های موبدان و در یازدهمین گردهمایی انجمن در دانشگاه گیلان، پیشگویی‌ها و خبررسانی‌های اخترشماران مطرح شد. در این مقاله، این موضوع، بر پایه‌ی فال و تفال، توضیح و تأیید می‌شود. باید گفت شاهنامه‌ی فردوسی به عنوان یک اثر حماسی از دو جهان واقعیت و فراواقعیت نقش پذیرفته است؛ جهان واقعیت، جهان تدبیر است و جهان فراواقعیت، جهان تقدیر. آنچه که حاکمیت خود را در تمامی داستان‌های شاهنامه حفظ و تثبیت نموده همین جهان تقدیر می‌باشد که فراواقعیتی به نام پیشگویی از این زاده شده است. در شاهنامه مجموعه‌ای دست بر دست هم نهاده‌اند تا حادثه‌ی داستان‌های حماسی و بعضاً اساطیری را از پیش رقم زده و از آینده خبر دهند: اخترشناسان، موبدان، شاهان و شاهزادگان، سروش، سیمرغ، هوم عابد، راهبان و حتی مردگان، صداهای غیبی و سایر خارق‌العاده‌ها مثل درخت گویا، جام گیتی‌نما و روندهایی مثل فال و رؤیا از این حیث قابل بررسی‌اند. به هر حال در این مقاله به‌طور گذرا به خبر رسانی و پیشگویی و خبر رسانی در سایر حماسه‌های جهان، فال و تفال، فال در شاهنامه، فال‌های شاهنامه و همه‌ی مصداق‌های مربوط به آن پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: پیشگویی، شاهنامه، فال و تفال، تقدیر

مقدمه

یکی از «کردارهای مابعدالطبیعه و فراواقعیت» در شاهنامه‌ی فردوسی، پیشگویی و خبررسانی از آینده است. این خصیصه در همه‌ی اساطیر و حماسه‌های جهان حضور دارد. بشر از زمان بشر بودنش در پی کشف اسرار و رموز جهان بوده و این نه تنها مربوط به گذشته که حوادث آینده را نیز در بر می‌گیرد. زندگی پیامبران سرشار از این پیشگویی‌ها است؛ مکتب کابالا یا قبالا از این حیث ریشه‌ای دیرینه دارد. (فرخزاد، ۱۳۷۵: ۷) غیب‌گویی و پیشگویی در میان اعراب با کهنانت و عرافت قابل شناسایی می‌باشد. (زیدان، ج ۳، ۱۳۳۶: ۱۹) یونانیان بر این اساس، ایام را به سعد و نحس تقسیم می‌کردند. چه بسا تولد یک انسان یا حیوان عجیب الخلقه را به فال بد می‌گرفتند (ویل دورانت، ج ۲، ۱۳۷۶: ۳۱۸)؛ پیامبر مکرم اسلام (ص) به عمار یاسر می‌فرماید: «لقتلک الفئه الباغیه» (ابن طاووس: ۱۰۸). پیشگویی‌هایی که درباره‌ی قیام مهدی موعود (عج) مطرح می‌باشد در همین مبحث می‌گنجد و البته انتظار موعود در سایر ادیان. خبر دادن از آینده، جدای از وحی و الهامات و خرق عادات و عالم رؤیا طرق متنوعی دارد. اگر کسی بخواهد در این باب استقرا به عمل آورد شاید

قریب یکصد طریق برای پیشگویی بیابد؛ پیشگویی به وسیله احکام نجوم، اعداد و حروف، از طریق ریاضت و کهانت و از این زمره می‌باشد.

در آثار وزین ادب فارسی؛ مثل نظامی و مولانا و بیهقی و شاه نعمت الله و ... رد پای رؤیا و فال و اخترشماری و ... مشهود است. پیشگویی در اساطیر و حماسه‌های دیگر ملل قابل ملاحظه است. نقطه آغازین و آخرین حماسه ایللیاد که منشأ آن اساطیر یونان می‌باشد چیزی جز خبر رسانی از آینده و پیشگویی نیست. پیشگویی‌های مطرح در داستان ویرژیل نشان دهنده نفوذ و تأثیر این عامل در حماسه‌های رم می‌باشد. (گاردنر، ۱۳۷۵: ۷) سخن درباره سرنوشت فرزندان لوکی در اسطوره بالدر و لوکی از آثار اسکاندیناوی رد پای پیشگویی را رقم می‌زند. (پیچ، ۱۳۷۷: ۶۱) در اساطیر چین که قابل ملاحظه است. (کریستی، ۱۳۷۳: ۲۹) در اساطیر هندی نقش اساسی از آن پیشگویی می‌باشد. (ایونس، ۱۳۷۳: ۲۴۴) در اساطیر آزتکی و مایایی که در حال حاضر آمریکای میانی نامیده می‌شود نیز از این ویژگی بی نصیب نیست. (توپ، ۱۳۷۵: ۱۰) در اساطیر مصری برای توضیح چگونگی آفرینش جهان پیشگویی‌هایی را می‌توان دید که از اسطوره به واقعیت پیوسته است. (هارت، ۱۳۷۴: ۹۱) باید گفت در میان اساطیر بابلی و ایران باستان نیز به خوبی انواع مختلف پیشگویی قابل مشاهده است. در حماسه گیلگمش، خواب‌های انکیدو و گیلگمش مبین تقدیر حاکم بر داستان است. (گریمال، ۱۳۶۹: ۵۴) خواب پادشاه ماد درباره سرنوشت دخترش ماندانا از این حیث قابل توجه است؛ وی در خواب دید که از بدن دخترش تاکی بیرون آمد و تمام آسیا را فرا گرفت و آن را بر تولد فرزندی حکم نمودند که حکومت را بر دست می‌گیرد. (همان: ۱۵۲) پیشگویی در کتب مقدس و زندگی پیامبران و ائمه و بزرگان دین و اهل تصوف مبحثی قابل مطالعه است که از ذکر موارد مربوط به آنها پرهیز می‌شود.

بیان مسأله و خبر رسانی از آینده و پیشگویی در شاهنامه

در اسطوره‌ها، از نقش خدایان نمی‌توان چشم‌پوشی نمود. نقش آنان در پیشگویی حوادث و به تبع آن رقم زدن تقدیر حاکم، کاملاً واضح و مبرهن است. شاید بر شمردن همین تقدیر باشد که راه را بر پیشگویی باز نموده است. در عالم اسطوره و حماسه همه چیز دست در دست هم نهاده‌اند تا تقدیر محقق شود و پیشگویی هم تثبیت شود. گاهی آخرین تیرها را در ترکش می‌نهند بلکه سرنوشت را تغییر دهند و آفات را از خود دور سازند ولی زمانه بر آن گونه می‌چرخد که در «نبشته» آمده است. تراژدی رستم و سهراب در این زمینه از شهرت بسیار، جایی برای تکرار ندارد. همه این‌ها نشان دهنده جهان فرا واقعیت در شاهنامه است؛ شاهنامه‌ای که از آمیزش دو جهان واقعیت و فراواقعیت؛ یعنی تدبیر و تقدیر شکل گرفته است.

چنانکه اشاره شد پیشگویی یکی از کردارهای مابعدالطبیعی یا فراواقعی در شاهنامه است: «بر سم بوش اندر آید روش». با این کردار فراواقعی بسیاری از حوادث شاهنامه از قبل مشخص می‌شود: اختر شناسانی یافت می‌شوند قضایا را به طور دقیق از پیش می‌دانند؛ فرشته سروش، قضایا را چه در عالم خواب و چه در بیداری مشخص می‌سازد؛ خارق العاده‌هایی چون سیمرغ، آینده‌ای هراس آمیز را بیان می‌سازند؛ اسرار عالم در جامی شگفت رخ می‌نماید؛ دانایان و بینادلانی آینده را می‌بینند؛ شاهان و شاهزادگان و پهلوانان به جهت داشتن فرّه ایزدی روانی تابناک دارند که حقایق در دل آنان جلوه‌گر است؛ موبدانی هستند که هنرهای بی‌شمار دارند و پیشگویی‌ها؛ عابدانی هستند که از آینده می‌گویند؛ عناصر طبیعت؛ مثل «درخت گویا» از آینده می‌گویند؛ سخنان عوام نیز از این حیث قابل بررسی است و ... و خلاصه باورهایی نظیر فال و تفال وجود دارد که مکمل همه این قضایا است.

همه موارد فوق را در شاهنامه کاویدهام و البته در این مقاله به فال و تفاعل و فال‌گویان و فال‌زنان پرداخته می‌شود. این جستار تمامی موارد مربوط به فال را در شاهنامه در بر می‌گیرد. لازم به ذکر است نتیجه‌ای که از این مقاله بر می‌آید در همین مقدمه تبیین شد.

پیشینه تحقیق

مقاله‌ها، پایان‌نامه‌ها و کتاب‌های بسیاری درباره شاهنامه نوشته شده و از جوانب گوناگون شاهنامه را بررسی و نقد و تحلیل نموده‌اند اما آثاری که به طور برجسته فراواقعیت‌ها و کردارهای مابعدالطبیعه را در شاهنامه مطالعه کرده باشد یافت نمی‌شود. استاد قدمعلی سرامی در کتاب «از رنگ گل تا رنج خار» به صورت شکل‌شناسی این موارد را فهرست و طبقه‌بندی نموده است. (سرامی، ۱۳۷۳: ۹۸۴). نگارنده این مقاله این کردارهای فراواقعیت را به طور دقیق و به صورت فرهنگی تفسیری در سال ۱۳۸۱ با ذکر و توضیح تمام عناصر پیشگویی در شاهنامه بدون کم و کاست در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ارائه دادم. بسیاری از این مقالات ریشه در همان پژوهش دارد. در عین حال مقاله‌هایی در این زمینه نگاشته شده است که می‌توان از مقاله بررسی عنصر تقدیرگرایی در شاهنامه نام برد که در پژوهشنامه ادب حماسی در دوره ۹ شماره ۱۶ سال ۱۳۹۲ چاپ شده است. نویسنده این مقاله زهرا فرج‌نژاد و محمد نوید بازرگان نو است. تأثیر کواکب در پیشگویی‌های شاهنامه اثر حسین من‌صوریان و لیلیا توکل راد مقاله دیگری است که در پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی، دوره دوم، شماره ۵ در سال ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است. پایان‌نامه‌ای هم با عنوان پیشگویی در شاهنامه توسط حسین میرزا نیک‌نام به راهنمایی محمد رضا صرفی و محمود مدبری در دانشگاه باهنر کرمان در سال ۱۳۸۰ به انجام رسیده است و هیچکدام از آثار مربوط عناصر پیشگویی را دقیق بررسی نموده‌اند و از طرفی حاکمیت پیشگویی بر عنصر تقدیر با ذکر دقیق عناصر پیشگویی مورد کاوش و تحلیل قرار نگرفته است. با توجه به بحث اثبات حاکمیت پیشگویی بر عنصر تقدیر و ذکر عناصر آن و تحلیل نقش آنها، این نوشته، مقاله نویی محسوب می‌شود.

زمینه بحث

فرستاده پادشاه چون آن بدید پس افکند فالی چنان چون سزید (ج ۸، ب ۵۵۱)

زندگی در این دنیای پر رمز و راز، هیچگاه نتوانسته از پندارهای آدمیان برکنار باشد و آدمیان نیز که توجه به حیات و گرایش به جاودانگی از امیال فطری آنان است، نتوانسته‌اند آن را به دیده «هر چه آمد خوش آمد»، بنگرند. همینان پیش از هر چیز و قبل از هر جنبشی، به نا آمده‌ها و رموزی که در آینده محقق خواهد شد می‌نگرند و از هر خس و خاشاکی و هر جنبنده‌ای که می‌جنبد نشانی از آینده خود را در آن می‌جویند و زندگی خود را با آن تعبیر می‌نمایند.

از ابتدای آفرینش تا به حال، این نشانه‌ها و رمزها که توجه آدمیان را به خود جلب نموده‌اند سری به سوی گسترش و رویی به سوی فراوانی دارند و اینگونه نگرش بشر را به خصوص زمانی که نگرانی از آینده بیشتر است، تحت الشعاع قرار داده‌اند. این طیف نگرش‌ها منحصر به مرسومات فال و تفاعل؛ چون پرواز... و... یا آواز... نیست بلکه همچنانکه اشاره شد هر حرکت و جنبشی از این حیث، در خور تأمل است. این همه چیزی جز انتظار داشتن لحظات و اوقاتی خوش و نکو نمی‌باشد؛ به دیگر سخن، داشتن آینده‌ای نیک و به دور از هرگونه ناخوشی و ناملایمت، همواره از آرزوهای بشر بوده است. به همین علت است که قبل از هر اقدامی، به دامن رموزی نا شناخته پناه برده که در دیروز و امروز از آن به فال و تفاعل و تطیر و از این قبیل الفاظ تعبیر می‌نمایند؛ همان چیزی که زندگی بشر با آن آمیخته و در طول دوران‌ها به گونه‌ای نشو و نما یافته است. همه اینها نشان توجه به این رازها و دل‌بستگی به این دسته از مازها است. از دوران‌های «مازهای

راز» اسطوره‌ها تا امروز - که عصر تحقیقات و فناوری است - گریزی از این نداشته و علاوه بر آن خود را حتی بی نیاز نمی‌دیده‌اند.

این دسته که از آن به فال و گونه‌های فال تعبیر نموده‌ایم اگر چه مستقیماً در زمرهٔ پیشگویی نیست؛ یعنی وقایع آینده با ذکر دقیق جزئیات صورت نمی‌گیرد ولی از آن جهت که دریچه‌ای است به سوی آینده، به دور از پیشگویی نمی‌تواند باشد. با توجه به اینکه شاهنامهٔ فردوسی از این ویژگی به دور نیست و نمادینهایی از این حیث در آن یافت می‌شود، سعی شد که بحثی مستقل در این مورد آورده سپس مصداق‌ها و نمونه‌های آن در شاهنامه نشان داده شود؛ تاچه برآید ز آب؟

بحث و تحلیل بحث

برای فال، در فرهنگ‌ها و لغت نامه‌ها معانی گوناگونی ثبت نموده‌اند؛ پیش بینی، عاقبت‌گویی، شگون، طالع، بخت، به زبان یا به دل نیک آوردن، پیش بینی خوشبینانه، فرخی و ... از جمله معانی و اصطلاحاتی می‌باشد که برای این تعبیر بر شمرده‌اند. در این پژوهش، به همهٔ این معانی پرداخته و تمامی موارد مزبور را در راستای تفأل به شمار می‌آورد. باید گفت در این رابطه علمی به وجود آمده است که به بحث و بررسی این امور می‌پردازد. مؤلف کشف الظنون دربارهٔ این گونه علوم این گونه یاد می‌نماید: «علمی است که به وسیلهٔ آن برخی از حوادث آینده دانسته می‌شود و این کار به وسیلهٔ تعبیر کلام مسموع یا گشودن قرآن یا کتب بزرگان مثل دیوان حافظ و مثنوی و نظایر آن که به تفأل شهرت دارند انجام می‌پذیرد.» (نقل از دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل فال) در ادامه می‌گوید: «برخی از علمای دین تفأل با قرآن را مجاز شمرده و به گفتهٔ بعضی از صحابه استناد جسته‌اند که محمد(ص) تفأل را دوست می‌داشت و از تطییر منع می‌فرمود.» (همان) احادیثی مثل «تفألوا بالخیر تجدوه: فال نیکو زیند تا نیکتان پیش آید» (همان) یا «یحب الفال الحسن و یکره الطیره» (فال نیکو را دوست می‌داشت و از تطییر منع می‌فرمود.)» (خرمشاهی، ۱۳۷۳: ج ۱: ۳۳۳) در تأیید سخن مزبور می‌باشد. نمونه‌های فراوانی را در متون و امثال و حکم فارسی می‌توان در این رابطه به عنوان شاهد ذکر نمود.

در زبان عربی، فال به صورت فأل (جمع آن: فؤول) به کار می‌رود و در وضع اولیه، مراد از آن مطلق فال زدن، چه نیک و چه بد می‌باشد؛ ولی در عرف بیشتر به فال نیک اطلاق می‌شود که ضد آن طیره یا تطییر می‌باشد. تطییر را در لغت به آواز یا پرواز پرندگان شوم؛ نظیر کلاغ یا جغد تلقی نموده‌اند. باید اشاره نمود این کلمه در قرآن مجید نیز به کار رفته است. (همان) «در فرهنگ فارسی چندان نشانی از اصطلاح تطییر نیست بلکه هرچه هست چه خوب یا بد همهٔ آنها فال نامیده می‌شود.» (همان: ۳۳۴) پس در فارسی، فال همهٔ اتفاقات نیک یا بد را در بر می‌گیرد. با وجود این «دایرهٔ استعمال کلمهٔ فال هم در عربی و هم در فارسی وسیع‌تر و شمولش عام‌تر است زیرا چنانکه می‌دانیم فال خوب و فال بد گفته می‌شود اما تطییر همان شگون بد زدن است.» (سمیعی، ۱۳۶۱: ۳۰۱) باید افزود که ایرانیان نیز مثل اعراب، یونانیان و رومیان از دوران باستان تاکنون برخی چیزها و زمان‌ها و بعضی دیدارها را به فال بد یا شوم می‌گرفته‌اند (انو شه، ۱۳۷۵، ج ۱: ذیل تطییر) و در ادب فارسی هم نشانه‌های آن را بعینه می‌توانیم ببینیم. برخورد نمودن با افراد زشت رو و یا دیدار جغد و آواز ناپهنگام خروس و ... از این موارد می‌باشد یا نحو ست غراب یا کلاغ سیاه که اعراب آن را به فال بد می‌گرفتند، ایرانیان آن را به فال نیک می‌گیرند. در هر حال می‌توان برای آن نمونه‌های فراوانی در فرهنگ و ادب ایرانی شاهد آورد و گاه تحت تأثیر ادب عربی بر خلاف این هم دیده می‌شود:

غرابا مزن بیشتر زین نعيقا.....که مهجور کردی مرا از عشيقا

نعیق تو بسیار و ما را عشیقی.....نباید بیک دوست چندین نعيقا (منوچهری)

خلاصه اینکه، تَفأل به وسایل گوناگون مانند موجودات صامت و ناطق، گفتار و رفتار آدمیان، آواز و حالات چارپایان و پرندگان و ... انجام می‌گرفته است؛ چنانکه دیدار عقاب و صدای رعد و برق را به فال نیک می‌گرفتند. (انو شه: همان)؛ بعد از اینکه کورش با سپاهیان خود بر سر یاری کیاکسار به توافق رسید هِستیا و سایر خدایان را نیایش کرد و آنگاه با پدر مشورت نمود. پدر رعد و برق حادث شده را به فال نیک می‌گیرد و او را بر تداوم عمل پیش آمده ترغیب می‌نماید. (پیرنیا، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۹۱)

با این همه باید پذیرفت که تَفأل، مولود امید و تطیر، زاییدهٔ بیم است. گویا تأثیر تطیر همیشه زیادتر بوده و شاید علتش آن باشد که در شناختن پیش آمدهای خوب فقط خوشحال می‌شدند در حالی که در شناختن پیش آمدهای بد نه تنها ناراحت می‌شوند بلکه می‌کوشند آن را از سر راه خود دور سازند و از این روست که تأثیر آن در نفوس بیشتر است. (سمیعی، همان: ۳۰۱) ابوحیان توحیدی در کتاب «الهُوامل و الشوامل» از ابن مسکویه، حکیم معاصر ابن سینا پرسشی می‌کند که نقل آن پرسش، خالی از لطف نمی‌باشد. چرا که همه آنچه که گفته شد در همین پرسش نهفته است و البته از آوردن پاسخ ابن مسکویه به خاطر پرهیز از تطویل خودداری می‌شود. «ابوریحان می‌پرسد تطیر و تَفأل چیست؟ و چرا بسیاری از مردم بر آن حریص و مولعند و سبب چیست که در شرع یکی را نفی کرده و به دیگری رخصت داده‌اند و آیا فال نیک و بد اصل و مأخذی معلوم و محقق دارد و یا وقوعش بسته به اتفاق، اضطراب و یا تخیل و توهمی است که در اذهان خطور می‌کند.» (همان: ۳۱۲) خلاصهٔ این بحث در رسالهٔ «الهاماتی از خواجه حافظ» تألیف محمد وجدانی نقل شده است.

همچنانکه اشاره شد از تَفأل با پرندگان با عنوان «زجر و عیافه» یاد نموده‌اند. زجر، چنان است که با سنگ یا فریاد، پرندگان را می‌مانند اگر به سوی راست پرواز نمایند آن را به فال نیک گیرند و تَفأل می‌نامند و اگر به سوی چپ پرواز نمایند آن را به فال بد می‌گیرند و تطیر به حساب می‌آورند. عیافه هم نوعی زجر است که از اسامی و محل فرود و یا آواز پرندگان تَفأل و یا تطیر می‌زنند.» (ابن خلدون، ۱۳۴۵، ج ۱: ۱۹۶) اگر به مطالبی که ارائه شد توجه نماییم متوجه می‌شویم که پرندگان در روند فال و تَفأل جلوه‌ای پر رنگ دارند چنانکه واژگانی مثل مُروا، مُرغوا، و تطیر همگی نشانی از مرغان را با خود دارند. «ایرانیان به فال نیک، مُروا و به فال بد، مُرغوا می‌گفتند. مرغوا از نظر مفهوم و مصداق درست برابر با کلمهٔ تطیر عربی است و همان‌طور که تطیر از «طیر» گرفته شده، مرغوا نیز از مرغ گرفته شده است.» (خرم‌شاهی، همان: ۳۳۳)

امید و بیم نسبت به آینده و همچنین حس کنجکاو آدمیان، پای کتاب‌ها و دواوین شعری را هم به این گستره باز نمود. آرزومندان و دلدادگان با خواندن قطعه‌ای شعر، دل خویش را خوش می‌ساختند و یا همان قطعه سبب غمناکی آنان می‌شد.

داستان تَفأل با شعر به این مختصر منحصر نمی‌شود؛ «گویا فال به وسیلهٔ شعر بقوم عرب اختصاص داشته و و این رسم هم از عصر جاهلیت بدورهٔ اسلامی منتقل گردیده است و در کتب تاریخی و ادبی حکایات بسیاری نقل گردیده که در آنها تصریح بتَفأل و تطیر اشخاص از امویان و عباسیان و پادشاهان کشورهای اسلامی و وزرا و درباریان آنها و همچنین ارباب علم و ادب به وسیلهٔ شعر شده است.» (سمیعی، همان: ۳۱۱) با توجه به نقش دواوین شعرا در این زمینه، هر مردمی در هر منطقه آثاری را مبنای تَفأل قرار داده‌اند. «مردم اندلس به دیوان هانی و اهالی مشرق زمین به دیوان متنبی تَفأل می‌زده‌اند.» (همان) اما در سرزمین ما ایرانیان آثاری را برگرفته‌اند که رنگ و بوی اسرار باطنی را به همراه دارند این‌گونه است که نخست دیوان سنایی و مثنوی مولانا مورد توجه قرار گرفت و با ظهور دیوان حافظ از توجه به آثار

مزبور کا سته شد. حافظی که به خاطر این که حرف‌های دل مراجعان را با زبان خود با آنان نجوا می‌کرد به لسان الغیب شهرت یافت. شاید «حافظ کو شیده است دردها و رنج‌های زندگی را ناچیز شمرد و آدمیان را امیدوار سازد که آینده‌خوشی را در پیش دارند.» (همان: ۳۱۹)

خلاصه روش‌های متنوعی که در تفأل با دیوان حافظ به چشم می‌خورد و تهیه‌ی جداولی گوناگون برای تفأل با دیوان خواجه، همه دلیل توجه مردم عامه و حتی فضلا به این دیوان برای فال بوده است. نهایت اینکه آنچه ما را وا می‌دارد تا به سراغ این نهنانگویی‌ها و آینده‌خوانی‌ها برویم علاوه بر آنچه که ذکر شد، مشکلات و قضایایی است که آدمی با آنها گریبانگیر است. «این تلاش برای رسیدن به آرامش در روان‌شناسی، مکانیزم روان ناخودآگاه نامیده می‌شود که در بحث مکانیزم‌های دفاعی مطرح شده است.» (حسینی، ۱۳۸۲: ۱۸)

فال در شاهنامه

قبل از بررسی فال‌های شاهنامه باید یادآوری نمود که فال همچون رؤیا همراه با نمادهایی است و از «مواضع نمادگذاری» محسوب می‌گردد و برای آن تأویل‌هایی صورت می‌گیرد، ولی تفاوتی در این میان دیده می‌شود. «تفاوت رؤیا با فال در آن است که در رؤیا روندی که از روی آن واقعیت را گمان می‌کنند روندی خیالی است و در خواب رخ می‌نماید، حال آنکه در فال زنی از روی روندی واقعی، روند واقعی دیگری را حدس زنند.» (سرامی، ۱۳۷۳: ۹۸۴) نماد و تأویل نماد هر دو به عالم واقع مربوط می‌شود.

شاهنامه، داستان‌ها و وقایعی را در بر دارد که آدمی را نسبت به آینده امیدوار و یا بیمناک می‌سازد. در این اثر، فال‌های نیک و فال‌های بد هر دو حضور دارند و در رقم زدن سرنوشت و برجسته نمودن دنیای تقدیر، نقش ارزنده‌ای دارند. بر این اساس، امور مهم در روزی نیک انجام می‌شود؛ بر تخت نشستن پادشاهان، تاجگذاری آنان، عزم سپاهیان برای نبرد و غیره همه در روزی انجام می‌شود که بر طبق نظر اخترشماران به عنوان روزی مبارک و فرخنده شناخته شده است؛ به عنوان مثال زمانی که، «گرز گاوسر» فریدون توسط آهنگران ساخته و آماده‌ی رزم شد در روز فرخنده‌ای به دست گرفته می‌شود:

برون رفت خرم بخرداد روز بنیک اختر و فال گیتی فروز ج ۱، ضحاک، ب ۲۷۰
یا در جایی دیگر وقتی سپاه ایران به فرمان کیخسرو- پس از شکست طوس و کشته شدن فرود- عزم توران می‌کند در روزی فرخنده به حرکت در می‌آیند:

ز اختر یکی روز فرخ بجست که بیرون شدن را کی آید درست ج ۴، کاموس، ب ۱۰۳
همچنین فریدون برای اینکه «کلاه کیانی» را بر سر گذارد، به دنبال روزی خجسته و مبارک است؛ عاقبت، «سر مه‌ماه» را شایسته‌ی تاجگذاری می‌داند و آن را روزی فرخنده و خجسته می‌پندارد:

به روز خجسته سر مه‌ماه.....به سر بر نهاد آن کیانی کلاه
در موارد بسیاری، انتخاب روزهای فرخنده را برای انجام امور می‌بینیم که همه این‌ها برای داشتن آینده‌ای نیک و همراه با بهروزی و پیروزی است. اگر روزی به کار پردازند که میمون و مبارک است حتماً روزگاران بعد از آن هم مبارک و خجسته خواهد بود. «ایران زمین در «نمادشناسی باستانی ایرانی» سرزمین روشنی و روز است و توران زمین، سرزمین شب و به همین جهت است که در شب به رای زدن می‌پردازند» (کزازی، ۱۳۷۶: ۱۷۴)

چنانکه گفته شد در شاهنامه، حوادث آینده را از روندهای واقعی رقم می‌زنند و کردار و رفتار خود را بر اساس آنها انتخاب می‌نمایند. روندهایی که سمبولیسم نیرومندی را نیز در خود نهفته دارند هرچند تنوع و رنگارنگی نمادهای رؤیا را

در این روندها نمی‌توان دید. (سرامی، همان: ۹۸۵). بزرگترین فال زن شاهنامه بوزرجمهر است که در طبقه بندی فال‌های شاهنامه از فال و تفأل وی سخن خواهیم گفت. حال سخن خود را با برشمردن فال‌های شاهنامه بسط می‌دهیم:

فال‌های شاهنامه و خبر رسانی از آینده :

۱. فریدون و نظر او بر پوستی که بر نیزه بود

کاوه آهنگر، چرم خود را بر سر نیزه کرد؛ گروهی را گرد آورد و به «درگاه سالار نو» شتافت. فریدون هنگامی که به آن چرم نظر می‌افکند آنرا به فال نیک می‌گیرد و آینده‌ای نیک را پیش بینی می‌کند: چون آن پوست بر نیزه بر دید کی.....به نیکی یکی اختر افکند پی (ج ۱، ضحاک، ب ۲۳۸) و جهان را پیش ضحاک تیره و تار می‌بیند:

فریدون چو گیتی بر آن گونه دید.....جهان پیش ضحاک وارونه دید (همان، ب ۲۴۷)

وقتی ما چیزی را به فال نیک می‌گیریم حتماً آینده‌ای نیک را پیشگویی می‌نماییم و این درست وضعیت فال و نقش آن را در خبر دادن از آینده نشان می‌دهد و این‌گونه تقدیر بر داستان‌های حماسی و اساطیری سایه می‌افکند؛ چرا که باور به پیشگویی به نوعی صحنه گذاشتن بر وجود تقدیر است و بدین طریق پیشگویی می‌تواند یکی از عوامل وجود تقدیر در آثار حماسی و اسطوره‌ای باشد زیرا که در تمامی آثار اساطیری و حماسی جهان، پیشگویی نقش اساسی در پیشبرد وقایع و رویدادهای اثر حماسی و اسطوره‌ای دارد.

۲. فال ضحاک و قضاوت معکوس وی از مهمان گستاخ

وقتی «کندرو»، خبر گستاخی و دست درازی حمله وران به درگاه شاهی را به ضحاک می‌رساند، ضحاک بی‌خبر و خوش خیال، آن را به فال نیک می‌گیرد و مهمان گستاخ را فالی نیک می‌داند در صورتی که چنین چیزی در عالم واقع برای وی محقق نمی‌شود:

بدو گفت ضحاک چندین منالکه مهمان گستاخ بهتر به فال (همان، ب ۳۸۴). جالب توجه این است گویی کسانی که شیریند فال آنها نتیجه عکس دارد زیرا شیرین رویدادهای بد را نیک می‌پندارند. در پیشگویی و تفأل ضحاک این‌گونه دریافته می‌شود که انسان‌های تیره دل نگرشی دیو گونه دارند و برای آینده بینی، دلی روشن لازم است که اینان از آن بی‌بهراند و رویدادها را برعکس واقعیت دیدن حتماً نتیجه عکس خواهد داشت.

۳. خوابیدن شتر بر سر راه اسفندیار و بریدن سر شتر

اسفندیار از جانب پدر، به سوی زابلستان راهی شد ولی از جانب مادر نهی می‌شد. اندیشه و تصمیم پدر را که شاه بود و سرپیچی از آن گناه، بر اصرار و جزع و فزع مادر برگزید. لشکر را برآراست و به راه افتاد. در مسیر سفر بر سر یک دو راهی رسید: راهی به سوی «دژ گنبدان» و راهی دیگر به سوی «زاول». بر سر این دو راهی پیل و سپاه بر جای بماندند. چون راه زاول را در پیش گرفتند شتر اسفندیار بر سر آن را بخفت و با خاک جفت شد به گونه‌ای که راه کاروان را بست. اسفندیار با تأملی این را به فال بد گرفت و دستور داد تا شتر را سر ببرند و از این طریق نامبارکی به شتر برگردد. اسفندیار «اختر شوم» را «خوار» بگرفت. شتر راه را بر اسفندیار بست تا بلکه وی از شومی سفر آگاه گردد اما تقدیر چیز دیگریست. شاید این شتر «کنایه از وجدانی است که جز با سرکوفتن و درهم شکستن نمی‌توان مرتکب جنایت شد. کند کنایه از کمال صاحب بصیرتی است که می‌خواهند به قیمت جان خود از وقوع جنایتی مانع شوند؟ هرچه باشد این است سر نوشت نصیحت گران خیرخواهی که می‌کوشند با قیمت جانشان مستان غرور و دل‌بستانان منصب را از انحراف‌ها باز

دارند و به راه صواب آرند. اسفندیار حرکت شتر را به فال بد می‌گیرد اما شوق هنرنمایی گریبانش را گرفته است.» (سعیدی سیرجانی، ۱۴۰:۱۳۷۷)

همی رفت تا پیشش آمد دو راه.....فرو ماند بر جایپیل و سپاه
دژ گنبدان بود راهش یکی.....دگر سوی زاول کشید اندکی
شتر آنک در پیش بودش بخت.....تو گفتی که گشتست با خاک جفت
همی چوب زد بر سرش ساروانز رفتن بماند آن زمان کاروان
جهانجوی را آن بد آمد بفالبفرمود کش سر ببرند و یال
بدان تا بدو باز گرددبدین باشد بجز فرهایزدی
بریدند پرخاشجویان سرشبدو باز گشت آن زمان اخترش
غمی گشت زان اشتر اسفندیارگرفت آن زمان اختر شوم خوار
(ج ۶، رستم و اسفندیار، ۹۷-۱۹۰)

این که اسفندیار خوابیدن شتر را به فال بد گرفت تغال درستی بود ولی بریدن سر شتر برای دور کردن بد اقبالی، تلاش برای مبارزه با تقدیر بود که راه به جایی نبرد. همه اینها نشان دهنده حاکمیت تقدیر بر آثار حماسی است و اگر جز این باشد خبر رسانی‌ها و پیشگویی‌ها در این آثار بی نقش خواهند بود.

۴. قیصر روم و زاییدن همزمان مادیان با تولد اسکندر

چون ناهید، دختر قیصر روم، از طرف شاه ایران به سوی پدر رانده شد. پس از نه ماه کودکی از آن « خوب چهره » زاده شد و نام او را اسکندر نهادند. در این اثنا، در آخور اسبان قیصر، مادیانی بود که در ست لحظه تولد اسکندر کره‌ای زایید و قیصر این دو زایش را به فال نیک گرفت:

بر آخر یکی مادیان بد بلند.....که کارزاری و زیبا سمند
همان شب یکی کره‌ای زاد خنگبرش چون بر شیر و کوتاه لنگ
ز زاینده قیصر برافراخت یالکه آن زادنش فرخ آمد بفال
(همان، داراب، ب ۱۱۲-۱۱۴)

۵. «هفتواد» و به فال نیک گرفتن کرم سیب

دختر هفتواد، سرگرم نخ ریسی است که سیبی را به عنوان خورش از زمین بر می‌دارد. ناگهان کرمی بزرگ در میان آن می‌بیند. کرم را از سیب جدا می‌کند و با یاد خداوند بر «اختر کرم سیب» شروع به رشتن می‌نماید. آن روز بیشتر از هر روز نخ می‌ریسد. این را که مایه رونق کار او گشته بود با پدر در میان نهاد و پدر آن را به فال نیک می‌گیرد:

بفالی گرفت آن سخن هفتوادزکاری نکردی بدل نیز یاد
چنین تا بر آمد برین روزگارفروزنده تر گشت هر روز کار

مگر ز اختر کرم گفتی سخنبرو نو شدی روزگار کهن (ج ۷، اشکانیان، ب ۵۳۶-۵۳۸)

کرم را خوار نگذاشتند. آن را پرورش دادند. هر روز بیشتر از دیروز روزگار شان رونق می‌گرفت. پسران نیز هر کدام شهرپاری شدند. برنا و پیر بر گرد آنان آمدند و کس را نیروی مقابله با آنان نماند. دژی ساختند و کرم را نیز همچنان می‌نواختند و اردشیر از رویارویی با هفتواد و لشکر او ناتوان ماند تا عاقبت پی بردند که رونق و کار و کیای هفتواد به

سبب وجود کرمی است که در دژ او در میان صندوقی نگهداری می‌شود. با ترفندهایی بر صندوق کرم دست یافتند و بر کرم خوراک ارزیز خوراندند. روزگار هفتواد با ناتوان شدن کرم از رونق افتاد. (همان، اشکانیان، ب ۵۰۰-۷۷۷)

سوی لشکر کرم برگشت باد گرفتار شد در میان هفتواد (همان، ۷۵۹)

در این راستا، چینیان نیز همواره به مبارک بودن جانوری به نام کرم زرین درخت، معتقد بودند که نگهداری این کرم برای نگهدارنده، نوید بخش افزونی دارایی و مزده رسان بهروزی است. «این باور دیرینه هیچگاه فراموش نگردیده و تا این روز نیز به جا مانده است.» (کوروچی کویاجی، ۵۷: ۱۳۸۰)

باورهایی این چینی بین ایرانیان رایج بوده و هست و بعضی افراد داشتن وسیله یا اموال خاصی را به فال نیک می‌گیرند و تاریخ توانگری و موفقیت خود را با آن وسیله و یا می‌سنجند؛ در حفظ و صیانت آن می‌کوشند و هیچگاه دوست ندارند آن را از دست بدهند. در این موارد تجربه هم با مبارک بودن چیزی که در دست داشته‌اند گواه است. ناگفته نماند به فال نیک گرفتن قبل از تجربه قرار دارد و تجربه فال نیک را اثبات می‌نماید و این به نوعی روند پیشگویی را در بر دارد. چنین روندی در داستان‌های حماسی و اسطوره‌ای حضور دارد و چنانکه تأیید کرده‌ایم پیشگویی و به تبع آن تقدیر را رقم می‌زند.

۶. بهرام و برداشتن «سر» با نیزه و تفأل فالگو و فال «از راه بازگشتن»

هرمزد، بهرام را برای از بین بردن لشکر «ساوه شاه» راهی نمود. اما با توجه به پیشگویی‌های موبدان، آینده بهرام را از دل به در نمی‌برد. رازداری «راهبر» و فالگو از تپه سفون به همراه بهرام فرستاد. در مسیر حرکت «سر فروشی» (کله فروشی) به پیش بهرام آمد. بهرام با نیزه، «سری شسته» از خوانچه وی برداشت و به نشانه سر ساوه شاه در پیش لشکر انداخت. فالگو از این عمل بهرام، آینده را این‌گونه پیشگویی نمود:

فرستاده شاه چون آن بدید..... پی افکند فالی چنان چون سزید

چنین گفت کین مرد پیروز بخت..... بیاید بفرجام زین رنج تخت

از آن پس چو کام دل آرد بمشت..... بیچد سر از شاه و گردد درشت (ج ۸، هرمزد، ب ۵۵۱-۵۵۳)

راهبر، به نزد شاه آمد و رفته را باز گفت. «جهاندار» با غم و درد جفت گشت و خواست که بهرام را از راه بازگرداند اما پهلوان، «بازگشتن» را فالی بد دانست.

چنین داد پاسخ که لشکر ز راه..... نخوانند باز ای خردمند شاه

ز ره بازگشتن بد آید بفال..... به نیرو شود زین سخن بدسگال (همان، ب ۵۶۱-۵۶۲)

با این نمونه‌هایی که مطرح شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که آیندخوانی از فال و تفأل، یک امر فردی و شخصی است و هرکس با توجه به بینش و نگرش خود ممکن است حادثه‌ای را به فال نیک بگیرد یا تلقی او فال بد باشد. پس به این دلیل، قاعده و روند مشخصی نخواهد داشت و هرکس با توجه به آنچه برای او رخ می‌دهد برداشت و تلقی مخصوصی دارد.

۷. گفتار ستاره شمر و فال گام زدن در روز چهارشنبه

پرموده، لشکر را در رویارویی با بهرام به پیروزی نوید می‌دهد. چرا که ستاره شمر هنگام حرکت بهرام به سوی «ترک» یادآوری کرده بود که:

ستاره شمر گفت بهرام را..... که در چهارشنبه مزن گام را

اگر زین بیچی گزند آیدت..... همه کار ناسودمند آیدت (همان، ب ۱۰۴۴-۱۰۴۵)
و بهرام در روز چهارشنبه به باغی که مرز میان «لشکر ما و اوست»، گام نهاده است:
بشد چهارشنبه هم از بامداد..... بدان باغ کامروز باشیم شاد (همان، ب ۱۰۴۷)
این پیشگویی در واقع در زمره پیشگویی‌های اخترشناسان به حساب می‌آید لیکن به علت اینکه ساختار آن با
پیشگویی‌های اخترشناسان متفاوت و حقایق و حوادث را دقیق بیان ننموده است آن را در زمره فال‌ها ذکر نمودیم.

۸. گفتار فالگو در سرپیچی بهرام از درگاه هرمزد

فرد فالگویی، سرپیچی بهرام را از درگاه، به هرمزد یادآوری کرده بود. هرمزد، «خراد برزین» را به دنبال بهرام
می‌فرستد. خراد هر چه را از بهرام دیده بود برای هرمزد بازگو می‌کند و آنگاه هرمزد به یاد می‌آورد:
چو گفتار موبد بیاد آمدش..... ز دل بر یکی سرد باد آمدش
همان نیز گفتار آن فال‌گوی..... که گفت او بیچد ز تخت تو روی (همان، ب ۱۴۸۶-۱۴۸۷)
این گفتار بی شباهت به پیشگویی‌های شاهان و موبدان نیست. شاهان و موبدان با داشتن دلی روشن، آینده را در
می‌یابند و می‌توانند از آینده خبر دهند اما به خاطر وجود شخص فالگو در این داستان ترجیح داده می‌شود که در این
مقال، آورده شود.

۹. سخن پیرزن فالگو در مرگ آیین گشسب

خسرو، سوارانی برگزید و از درگاه پدر گریخت. از طرفی، بهرام نیز راه «دیگرگونه» ای را انتخاب کرده بود. هرمز
خویشان خسرو را در بند کرد و «آیین گشسب» را با سپاهی برای یافتن بهرام روانه می‌نماید. مردی از همشهریان آیین
گشسب در زندان هرمزد بود. آذرگشسب از هرمزد خواست تا او را رها نماید. شاه، علی‌رغم میل باطنی خود، او را آزاد و
همراه وی می‌فرستد. آن دو به همراه هم حرکت می‌کنند تا به شهر همدان می‌رسند. از «گران‌مایگان شهر» نام و نشان
فالگویان و اخترشناسان را جويا می‌شوند. پیرزنی را به وی معرفی می‌کنند. پیرزن را سوار بر اسبی به نزد آیین گشسب
آورده راز نهفته را با او در میان می‌گذارند. در این میان، شخص همراه آیین گشسب از مقابل چشمان پیرزن عبور می‌کند.
پیرزن دیدار وی را نامبارک می‌داند و آن را به فال بد گرفته و آیین گشسب را از همراهی با این مرد برحذر می‌دارد:
بدو گفت کین مرد کیست..... که از زخم او بر تو باید گریست
پسندیده هوش تو بر دست اوست..... که مه مغز بادش بتن در مه پوست (همان، ب ۱۸۰۴-۱۸۰۵)
اخترشناسان نیز پیش از این به آیین گشسب گفته بودند که مرگ تو به دست همسایه‌ی توست ولی او به
پیشگویی‌های اخترشناسان واقعی نهاده بود. هنگامی که پیرزن فالگو نا مبارکی رفیق وی را یادآوری ساخت گفته‌های
اخترشناسان را به یاد آورد:

که هوش تو بر دست همسایه‌ای..... یکی دزد و بیکار و بی مایه‌ای
برآید به راه دراز اندرون..... تو زاری کنی او بریزدت خون (همان، ب ۱۸۰۷-۱۸۰۹)
آیین گشسب به فکر چاره می‌افتد تا بلکه خطر را از خود دور کند. در نامه‌ای، از پادشاه درخواست می‌کند تا به هر
طریقی که ممکن است فرد همراهش را از میان بردارد. وقتی نامه را نگاشت، به دست همان همسایه کذا سپرد تا به شاه
برساند. آن مرد از محتویات نامه آگاه می‌شود و گردن «مهتر نامدار» را از سر جدا می‌کند:
بزد گردن مهتر نامدار..... سر آمد بدو بزم و هم کارزار (همان، ب ۱۸۳۵)

۱۰. روزی که برای بهرام شوم و بدفال است

«خراد برزین»، «قلون» را برای پاره کردن ناف بهرام رهسپار مرو می‌کند؛ برای وی روز مشخصی را برای رویارویی با بهرام تعیین می‌نماید زیرا می‌داند که آن روز برای بهرام شوم است و البته بهرام نیز آن روز را برای خود نامبارک و بدیمن می‌داند:

نگه دار از آن ماه بهرام روز..... برو تا در مرو گیتی فروز
وی آن روز را شوم دارد بفال..... ننگه داشتیم بسیار سال (ج ۱، خسرو، ب ۲۵۷۴-۲۵۷۵)

۱۱. شیرویه و بدفال بودن بر هم خوردن چنگال گرگ با شاخ گاو

شیرویه، برای آنکه «هنرور» شود به موبدان سپرده می‌شود. شیرویه بیشتر مواقع با موبدان سرگرم بازی می‌شد و به بازی می‌پرداخت. روزی موبدی به نزد او آمد و شیرویه را در حال بازی کردن با چنگال خشک شده گرگ و شاخ گاو میشی دید. موبد این بازی و به هم خوردن چنگال و شاخ را به فال بد گرفت و از کار زمانه غمگین شد:
بفالش بد آمد هم آن چنگ گرگ..... شیخ گاو و رای جوان سترگ (همان، ب ۳۴۹۹)

۱۲. غلتیدن «به» از دست خسرو پرویز

خراد برزین و اشتاد گشسب برای گزاردن پیغام شیرویه به نزد پدر وی فرستاده می‌شوند. خسرو را دیدار می‌کنند. خسرو، بهی در دست داشت که آنرا بر بالین گذاشت در حالی که آن به بر بالین قرار نمی‌گرفت و مدام می‌غلتید. هر چه خسرو تلاش نمود آن را بر جا قرار دهد نتوانست. این حادثه خسرو را به تأمل واداشت و در اندیشه و خیال خود آن را به فال بد گرفت و این‌گونه از زوال خاندان خویش خبر داد:

ببالین نهاد آن گرمی بهی..... بدان تا بپرسد ز هر دو رهی
بهی زان دو بالش به نرمی بگشت..... بی آزار گردان ز مرقد گذشت
بدین گونه تا شادورد مهین..... همی گشت تا شد بروی زمین
بپوید اشتاد برگاشت روی..... بدان تا ندید از بهی رنگ و بوی
بهی را نهادند بر شادورد..... همی بود بر پای پیش این دو مرد
پر اندیشه شد نامدار از بهی..... ندید اندرو هیچ فال بهی
همانگه سوی آسمان کرد روی..... چنین گفت کای داور راست گوی
که برگیرد آن را که تو افکنی..... که پیوندد آن را که تو بشکنی
بخواهد شدن بخت زین دودمان..... نماند درین تخمه کس شادمان (همان، شیرویه، ب ۹۲-۱۰۵)

بوزرجمهر و فال

بوزرجمهر در حال آموختن «زند و او ستا» بود. به خاطر فرا ست و هوش سر شار به درگاه «کسری نو شین روان» فراخوانده شد. بوزرجمهر داناترین فرد در دربار بود؛ در عین حال بزرگترین فال گزار شاهنامه است تا آنجا که می‌توان او را، صاحب قره پنداشت. قره همان فروغ ایزدی است که صاحب آن می‌توانست امور نهانی را ببیند و از آینده باخبر باشد و دل‌های روشن و دانا، صاحب چنین نوری بودند. بوزرجمهر نمادهای رؤیای پادشاه را تأویل و حقیقت را بر او آشکار می‌ساخت.

آمدن بوزرجمهر به دربار با فال آمیخته است؛ بدین شکل که وقتی به همراه «آزادسرو» رو به دربار می‌نهد در میانه راه به خواب می‌رود. ماری بر سر و روی وی پدیدار می‌شود و چادری را که بر روی او بود کنار می‌زند اما بدون رساندن هرگونه آزاری راه خود را درپیش می‌گیرد و دوباره به طرف درخت می‌خزد. کودک بیدار می‌شود و آزادسرو با دیدن این ماجرا آن را به فال نیک می‌گیرد و والایی مقام بوزرجمهر را انتظار می‌کشد:

بدل گفت کاین کودک هوشمند..... بجایی رسد در بزرگی بلند (ج ۸، کسری، ب ۱۰۱۵)
در آغاز و پایان «داستان کسری با بوزرجمهر»، با دو روند فال زنی رو به رو می‌شویم.

۱۳. بوزرجمهر و مرغ سیاهی که گوهرهای بند بازوی کسری را خورد

کسری که از مداین برای شکار به دشت رفت، غم و آهوا از دشت گریختند. مانده و کوفته بر روی گیاهی دراز کشید تا لحظه‌ای بیارامد. در این هنگام مرغ سیاهی از هوا فرود آمد و گوهرهای بند بازوی شه‌ریار را درید و خورد و آنگاه به سوی آسمان پرواز کرد. بوزرجمهر که تماشاگر این صحنه بود «دژم» گشت و دانست که:
بدانست کامد بتنگی نشیب..... زمانه بگیرد فریب و نهیب (همان، ب ۳۴۸۸)

۱۴. فال زنی بوزرجمهر و دریافتن اسرار صندوقچه قیصر

قیصر روم، دُرُجی سربسته را به درگاه کسری فرستاد. او شرط نمود در صورتی به ایران خراج خواهیم پرداخت که شاه قبل از باز کردن صندوقچه از محتویات آن خبر دهد. کسری چاره‌ای نمی‌بیند جز اینکه به سراغ بوزرجمهر برود. در این هنگام سه زن از مقابل چشمان بوزرجمهر عبور کردند و او با عبور زنان به راز درون صندوقچه دست یافت و گفت:
سه درّست رخشان بدرج اندرون..... غلافش بود ز آنچ گفتم برون
یکی سفته و دیگری نیم سفت..... دگر آنک آهن ندیدست جفت
چو بشنید دانای رومی کلید..... بیاورد و نوشین روان بنگرید
نهفته یکی حقه بد در میان..... بحقه درون پرده پرنیان
سه گوهر بدان حقه اندر نهفت..... چنان هم که دانای ایران بگفت
نخستین ز گوهر یکی سفته بود..... دوم نیم سفت و سیم نابسود (همان، ب ۳۶۳۴-۳۶۳۹)
شه‌ریار که بار دیگر هوش و ذکاوت همنشین دانا را دید از جفایی که در حق او نموده بود تأسف خورد و بوزرجمهر بار دیگر راز آن مرغ سیاهی که بند بازوی شه‌ریار را خورد آشکار ساخت.

جمع بندی از فال های شاهنامه و نقش آن در خبررسانی از آینده

در این مقاله یکی از عناصر فراواقعیت یا مابعد الطبیعه در شاهنامه بررسی شد. نشان داده شد که شاهنامه فردوسی از دو جهان واقعیت و فراواقعیت یا جهان تدبیر و تقدیر نقش پذیرفته است؛ آنچه که حاکمیت خود را در تمامی داستان‌های شاهنامه حفظ و تثبیت نموده همین جهان تقدیر می‌باشد که فراواقعیتی به نام پیشگویی از این زاده شده است. رابطه پیشگویی و تقدیر به نوعی در برابر هم قرار می‌گیرد یا اینکه از سویی به هم معنا می‌بخشند؛ چرا که از طرفی پیشگویی بیانگر حاکمیت تقدیر است و از سوی دیگر پیشگویی از تقدیر حیات می‌یابد. در این مقاله به پاره‌ای از این آثار اشاره شد و نشان داده شد که پیشگویی مختص آثار حماسی و اساطیری نیست چه بسا در آثار دینی و مذهبی و روایات و احادیث نیز به این مقوله برخورد می‌نماییم. در شاهنامه مجموعه‌ای دست بر دست هم نهاده‌اند تا داستان‌های حماسی و بعضاً اساطیری را گره‌گشایی نمایند و حوادث را از پیش رقم بزنند این مقاله همه آنچه را که مربوط به فال و تفأل بود

نشان داد و تبیین نمود که چگونه با فراواقعیت‌ها از آینده خبر می‌داده‌اند و اغلب قریب به اتفاق آنها محقق می‌گشته است.

در باور کسانی که به فال اعتقاد دارند آینده از قبل مشخص است و حتماً حوادث به گونه‌ای رقم خواهد خورد تا فال محقق شود. معنی و مفهوم فال در شاهنامه چیزی جز این نیست. در شاهنامه این گونه با فال پیشگویی می‌کنند. بر این اساس تفأل؛ یعنی فال گرفتن و فال گرفتن هم درست به همین معنایی بود که بیان شد. با توجه به این نگرش، صحنه‌های واقعی زندگی، حوادث و رویدادها، لحظات و سخنان مختلف، روزهای خوش و ناخوش، نعره‌ها و آوازهای بهنگام یا نابهنگام، حرکت و پرواز جانوران و پرندگان، افراد زشت رو و نیک رو و ... همه و همه در اندیشه باورمندان به فال، در تعیین سرنوشت و رویدادهای آینده نقش دارند و خبر از آینده دارند؛ به دیگر سخن، آینده را از قبل با همین مسائل می‌توان پیش بینی نمود و این گونه آینده، خود را در این لباس‌ها نشان می‌دهد. پس در هر صورت صحنه‌ای طبیعی و واقعی است که باورمندان به آن بر اساس شخصیت و نگرش خویش درباره آینده قضاوت می‌کنند و یا حوادث و سرنوشت را پیشگویی می‌نمایند و اگر این افراد از شخصیت‌های دیو صفت و بداندیش نباشند حوادث به همین شکل محقق می‌شود و این گونه حاکمیت یکی دیگر از مؤلفه‌های پیشگویی بر عالم تقدیر تأیید می‌شود و معلوم می‌شود که چگونه در گذشته با عوامل فراواقعی خبرسانی می‌نموده‌اند و عوامل مزبور در چه لباسی رخ نموده‌اند.

در پایان باید افزود که در شاهنامه هم در موارد اندکی به فال‌هایی مواجه می‌شویم که با معانی و کارکرد امروزی فال مشابه است. حکایت پیرزن فالگو در مرگ آیین گشسب از همین موارد نادر است که اشخاصی به عنوان فالگیر شناخته می‌شوند.

سخن پایانی اینکه، نگارنده همه موارد مربوط به فراواقعیت‌های شاهنامه را در پژوهشی مستقل بررسی نموده و در دهمین همایش انجمن ترویج زبان و ادب در دانشگاه محقق اردبیلی، خبرسانی‌ها، پیشگویی‌ها و هنر موبدان و در یازدهمین همایش انجمن در دانشگاه گیلان، پیشگویی‌های اخترشماران را از این زاویه مطرح کرده است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۵۴) ترجمه و تفسیر از مهدی الهی قمشه‌ای، تصحیح کامل زیر نظر محمد باقر بهبودی، تهران، انتشارات صالحی.
۲. ابن طاووس، علی بن موسی، الملاحم والفتن، بی تا و بی نشا.
۳. ایونس، ورونیکا (۱۳۷۳) اساطیر هند، ترجمه باجلان فرخی، تهران، اساطیر، چاپ اول.
۴. پیچ، ریموند ایان (۱۳۷۷) اسطوره های اسکانندیناوی، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۵. توپ، کارل (۱۳۷۵) اسطوره های آرتکی و مایایی، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
۶. دورانت، ویل (۱۳۷۶) تاریخ تمدن، ج ۲: یونان باستان، ترجمه امیر حسین آریانپور، فتح الله مجتبیایی و هوشنگ پیر نظر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
۷. زیدان، جرجی (۱۳۳۶) تاریخ تمدن اسلام، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
۸. سرآمی، قدمعلی (۱۳۷۳) از رنگ گل تا رنج خار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۹. سرخوش کریتس، وستا (۱۳۷۳) اسطوره‌های ایرانی، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
۱۰. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹) شاهنامه به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره، چاپ پنجم.
۱۱. کویاجی، جهانگیر کورجی (۱۳۵۳) آیین ها و افسانه های ایران و چین باستان، ترجمه جلیل دوستخواه، جیبی با همکاری انتشارات فرانکلین.
۱۲. کویاجی، جهانگیر کوورجی (۱۳۸۰) بنیاد اسطوره و حماسه ایران، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، آگاه.
۱۳. گاردنر، جین (۱۳۷۵) اساطیر روم، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.
۱۴. گرمال، پی یر (۱۳۶۹) اسطوره های بابلی و ایران باستان، ترجمه ایرج علی آبادی، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۱۵. مردی بر بال های آینده (مجموعه پیشگویی های نوسترا آداموس) (۱۳۷۵) ترجمه و تفسیر از پوران فرخزاد، تهران، نشر صدا، چاپ اول.
۱۶. هارت، جرج (۱۳۷۴) اسطوره‌های مصری، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۱۷. منصوریان، حسین و توکل راد، لیلا (۱۳۸۹) «تأثیر کواکب در پیشگویی های شاهنامه»، در مجله پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، دوره ۲، شماره ۵، صص ۱۴۷-۱۷۲.
۱۸. فرج‌نژاد، زهرا و نوید بازرگان، محمد (۱۳۹۲) «بررسی عنصر تقدیرگرایی در شاهنامه و حماسه»، دوره ۹، شماره ۱۶.
۱۹. حسین، میرزا نیکنام (۱۳۸۰) پیشگویی در شاهنامه، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه باهنر کرمان.
۲۰. پیرنیا، حسن (۱۳۸۰) تاریخ ایران باستان، تهران، افسون، چاپ اول.
۲۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) لغت نامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول از دوره جدید.
۲۲. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۴) امثال و حکم، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
۲۳. خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۳) حافظ نامه، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
۲۴. سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۷۷) بیچاره اسفندیار، تهران: نشر پیکان، چاپ اول.
۲۵. سمیعی، کیوان (۱۳۶۱) تحقیقات ادبی، تهران: زوار، چاپ اول.
۲۶. مرتضوی، منوچهر (۱۳۶۵) مکتب حافظ، تهران: توس، چاپ دوم.
۲۷. نواله، کیلیا (۱۳۸۰) فالنامه قهوه، ترجمه پیام شایانی، تهران: افسون، چاپ سوم.
۲۸. کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۰) مازهای راز، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
۲۹. حسینی، مجتبی (۱۳۵۲) «فال و فال بینی در اسلام»، سروش، سال ۳، شماره ۳۶.

